

## سیاستمدار، فصل بی حل و روشنفکر، حل بی فصل

### راضیه شمسی فر<sup>۱</sup>، عاطفه شهسواری<sup>۲</sup>، آذر شمسی فر<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>دانش آموخته کارشناس ارشد روابط بین الملل، دانشگاه شهید بهشتی - نویسنده مسئول

<sup>۲</sup>دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی، دانشگاه رازی

<sup>۳</sup>دانش آموخته کارشناسی دانشگاه آزاد واحد مسجدسلیمان

---

#### چکیده

نگاهی دقیق به تاریخ ایران نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که بخش عمده‌ی آن عبارت است از آمد و رفتن حکومت‌های مختلف می‌باشد. در طول نزدیک به نیم قرن، بیش از ۱۲ حکومت جایگزین یکدیگر شدند. کشور در اغلب مواقع در بی‌ثباتی و ناامنی به سر می‌برد و درگیر خشونت‌های مختلف قوم و قبیله‌ای بود. این مقاله با روش تحلیلی درصدد پاسخ به این سؤال است که چرا در طول تاریخ، کشور ایران به یک ثبات و امنیت طولانی مدت نرسید و همیشه مورد هجوم و شورش‌های مختلف داخلی و خارجی قرار می‌گرفت و یک بی‌ثباتی و ناامنی و جنگ و خشونت همیشگی حاکم، و به دست حکومت‌های مختلف جابجا می‌شد؟ در پاسخ باید گفت در تاریخ گذشته ایران، حکومت‌ها و پادشاهان به عنوان، "فصل بی حل" و روشنفکران "حل بی فصل" بودند و "حل و فصل" را با هم و در کنار هم نمی‌بینیم. در واقع شاهان به عنوان "فصل" و روشنفکران به عنوان "حل" هیچ زمانی یا بهتر بگوییم در یک زمان تعریف شده و مدت‌دار در کنار هم و در راستای دستیابی به منافع جمعی و برای ایجاد یک جامعه قوی و حرکت به سوی رشد واقعی و نظم با ثبات بلندمدت در کنار هم قرار نگرفتند. در این مقاله سعی بر آن است ضمن اشاره‌ای کوتاه و گذرا به تاریخ گذشته ایران؛ با روشی تحلیلی به طور خاص بر دوره‌ی قاجار زمان ناصرالدین شاه و امیرکبیر برای روشن شدن این مسئله تاکید شود.

---

**واژگان کلیدی:** روشنفکران، امیرکبیر، ناصرالدین شاه، قاجاریه، حل بی فصل، فصل بی حل

---

## مقدمه

نگاهی دقیق به تاریخ ایران، از زمان مادها تا زمان پهلوی، نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که بخش عمده‌ای از آن، آمد و رفتن حکومت‌های مختلف می‌باشد که کشور ایران را درگیر بسیاری از ناامنی‌ها و خشونت‌های مختلف می‌شده است و مردم حاشیه، شاهان فصل و روشنفکران حل بودند که این خود باعث می‌شد، کشور ایران درگیر بی‌ثباتی و خشونت و مورد استثمار قرار گیرد که ما در طول تاریخ گذشته ایران با آن روبه‌رو بودیم و نتوانستیم یک مسیری با ثبات را برای حرکت رو به آینده در راستای منافع کشور داشته باشیم و به یک حل و فصل کامل و با ثبات برسیم که در ادامه بخاطر مقدور نبودن بررسی همه‌ی تاریخ گذشته ایران، ضمن اشاره‌ای کوتاه و گذرا، به بحث در دوره‌ی قاجار و بعضی از روشنفکران آن دوره، به این سؤال پاسخ می‌دهیم که چطور کشور ایران از همان ابتدای تاریخ خود درگیر شورش‌ها و ناامنی‌ها بود و نتوانست وارد یک راه صاف و هموار و ثابت شود و با اینکه دوران حاکمیت پادشاهان قدرتمندی چون کورش و داریوش هخامنشی که به نمونه‌ی آرمانی شاهی و اندیشه‌ی ایران‌شهری نزدیک می‌شدند، یا در دوره‌ی اسلامی قرن ۵-۳ اوج شکوفایی تمدن اسلامی بود اما این شکوفایی‌ها پایدار، و ادامه پیدا نکرد، و با از بین رفتن هر حکومتی تا سال‌ها بعد که حکومتی دیگر روی کار بیاید کشور را شورش‌ها، و درگیری‌های بزرگ و کوچک و نزاع-های مختلف سیاسی سراسر کشور فرا می‌گرفت و دوباره همه‌چیز از اول نابود، ساخته و بکار گرفته می‌شد و به تعبیری دیگر از صفر شدن دوباره و تکرار دوره‌های قبل با مهره‌های جدید اما با همان لباس و روش قبلی شروع بکار می‌کردند. در واقع فرهنگ و تمدن کهن و باستانی ایران از دوره‌ی هخامنشیان تا ساسانیان قطعاً مایه‌هایی از عقلانیت و مدنیت و تساهل و مدارا و سازماندهی عالی و قانونمندی و نظم و ثبات و علم و نوآوری داشته است (موتقی، ۱۳۸۸، ص ۵۶) اما شاهان بر همه چیز تملک داشته‌اند و به سیاق‌های مختلف بر مردم ظلم می‌شده است و حکومت‌گران و وابستگان آنها، از ثروت جامعه که حاصل دسترنج مردم عادی بود، بی‌قید و شرط برخوردار می‌شدند و به روش‌های مختلف مردم را استثمار می‌کردند و مردم بخاطر فشارهای اقتصادی زیاد دست به اعتراض‌ها، شورش‌ها و قیام می‌زدند (علمداری، ۱۳۹۸، ص ۱۵۲) و همین مشکلات و خشونت‌ها و فشارهای اقتصادی و تعامل تخریبی شاهان با بعضی از نخبگان واقعی و بی‌توجهی به مردم و استفاده‌ی ابزاری از دین در دوره ساسانیان ادامه پیدا کرد. و کسی نمی‌توانست از محدوده‌ی کاست و طبقه‌ی خود خارج شود و یک رکود انسانی را نهادینه می‌کردند و سعی و کوشش یا کاهلی، استعداد و لیاقت افراد یا بی‌لیاقتی آنها تغییری در جایگاه کاستی آنها ایجاد نمی‌کرد و مالکیت دولتی (شاه) شکل غالب در سراسر تاریخ ایران بوده است (علمداری، ۱۳۹۸، ص ۱۵۹). و تجارت و صنعت نیز هیچ اهمیتی نداشته است (خسروی، ۱۳۵۲، ص ۶۲). و همچنان بر ملک و رعیت تاکید داشتند و کسی جزء شاه حقوق ملکی نداشت که همین روندها زوال دوباره‌ای برای جامعه ایرانی شد و شاهان همچنان فصل تاریخ ایران بودند و نهایتاً با اندکی خراش، توسط اعراب مسلمان، سلسله ساسانیان سقوط کرد و دوباره کشور در دنیایی از خشونت و صفر شدن در ابعاد مختلف فرو رفت و اسلام وارد ایران شد. حمله اعراب مسلمان از سال ۶۳۳ میلادی در زمان خلافت ابوبکر شروع شد، و در زمان عثمان منتهی به سقوط کامل دولت ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی (مطابق با سال ۳۰ هجری قمری) و با کشته شدن یزگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانیان شد و حکومت متمرکز دیگری جای آنها را در ایران گرفت و همانند وضع سابق و با اندکی تغییر در شیوه حکومتی و مالکیت ارضی دولتی ادامه یافت و مناسبات مبتنی بر جزیه که در عصر ساسانیان به صورت خراج بود به اجرا در می‌آمد و مثل سابق عامل اصلی کار رعیت بود (علمداری، ۱۳۹۸، ص ۱۶۰). البته جدای از شکوفایی که بین قرن ۵-۳ به ارمغان آورد اما ادامه پیدا نکرد و رویارویی دو گفتمان روشنفکرانه معتزله و اشعری یا اهل حدیث، (حل‌های بی‌فصل) و عدم مدیریت درست خلفای عباسی و عوامل گوناگون ایستاری و ساختاری مانع پیشرفت تمدن اسلامی-ایرانی و یک ثبات طولانی مدت شد (موتقی، ۱۳۸۸، ص ۵۷). و جامعه را از پویایی و پایداری درونی انداخت و زمینه‌ساز سلطه حکام خودکامه و استبدادی و گروه‌های غیرمولد و بی‌ثباتی و گسیختگی‌های پس از آن شد و پراکندگی قدرت در سرزمین وسیع ایران آشکار شد و ثروت سرشاری که خلفای عباسی جمع‌آوری کرده بودند باعث احیای تجمل‌پرستی عصر ساسانیان، در میان اشراف عرب گردید و سلسله‌های مستقلی چون صفاریان، علویان، سامانیان، آل بویه، طاهریان، سلجوقیان و ... به وجود آمدند

که ضمن حفظ استقلال، روابط ظاهری خود را با خلفای بغداد ادامه می‌دادند (علمداری، ۱۳۹۸، ص ۱۶۳). در واقع سلجوقیان در ایران در پیوند با خلافت عباسی با وجود تلاش‌های خواجه‌نظام‌الملک و غزالی در همین روند بساط سرکوب و اختناق و جزمیت و قشریگری را در پیوند با دین برقرار کرده و نیروهای پویا و مولد و مترقی جامعه را ضایع نموده بودند و شکاف جامعه و دولت با گسترش جنبش اسماعیلیه علیه سلجوقیان و خلافت عباسی، دین و دولت و جامعه، کشور ایران را به شدت تضعیف نمود که زمینه را برای هجوم مغولها به شرق و ایران فراهم کرد. هجوم مغولها به نوبه خود تمامی مایه‌ها و بنیانهای مدنی و علمی و صنعتی و تولیدی و ارزشمند موجود در ایران را نابود ساخت و به تشدید و تعمیق زوال و انحطاط ایران انجامید و یک بار دیگر ایران جدید متولد شد و دوباره از صفر شروع شد و تلاش‌های خواجه نصیر طوسی و اصلاحات دوران غازان خان و خواجه رشیدالدین فضل‌... به دلایل مختلف ناتمام و ناکام ماند (حل بی‌فصل) و تغییر کیش مغولها در ایران و گرایش آنان به تشیع در زمانی که جنبش‌های مخالف شیعی و تصوفی در ایران رو به رشد بود، نتوانست روند زوال و انحطاط جامعه و دولت در ایران را متوقف سازد (موثقی، ۱۳۸۸، ص ۵۸) و صفویان روی کار آمدند. در واقع تاسیس نظام سیاسی و امپراتوری صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷ق) به دنبال اوج گیری جنبش‌های اجتماعی شیعی و تصوفی نظیر حروفیه، مشعشعیان، علویان طبرستان و سربداران، تشیع را در پیوند با دولت رسمیت بخشید و به ایجاد یک ارتش کارآمد دست زد؛ که با وجود قرن‌ها جهت‌گیری مبتنی بر طرفداری از آزادی و عدالت و عقل، به واسطه‌ی غلبه گرایشهای جزمی و سنت‌گرا و محافظه‌کار مانع از پایداری و تداوم فرهنگ و تمدن ایران در دوره‌ی صفوی گردید؛ سرکوب گرایش‌های عقلانی و فلسفی (حل بی‌فصل) و به ویژه تکفیر ملاصدرا با واسطه استبداد و خودکامگی و بی‌قانونی و هرج و مرج و تضعیف جامعه مدنی و دولت همراه گردید که نهایتاً با حمله افغانها فرو پاشید. و طبق معمول کشور ایران دوباره ناملازمات‌های بی‌شماری را متحمل شد، شورش‌ها و قیام‌های داخلی نه تنها بسیاری از نقاط ایران را غرق فلاکت‌های فراوانی کرد و قیام‌های خونینی مثل قیام سید احمد، قیام ملک‌محمود سیستانی و تهماسب میرزا دوم (اشرف افغان) ایجاد کرد بلکه پای دشمنان خارجی را نیز به مرزهای ایران باز کرد و کشور ایران را نیز در مدت ۱۳ سال بعد از سقوط صفویه تا روی کار آمدن نادرشاه افشار در سال ۱۱۴۸ه، بحرانی عمیق و گسترده در سطح مملکت پدیدار شده بود (کرم‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵). نادر افشار در مدت زمان پادشاهی‌اش بیشتر درگیر مسائل خارجی و فتوحات بوده است به طوری‌که بر تمامی یا بخش‌هایی از کشورهای کنونی ارمنستان؛ گرجستان، ترکمنستان، ازبکستان، افغانستان، تاجیکستان، بحرین، ترکیه و... تسلط داشت و کمتر بر سر و سامان دادن اوضاع داخلی می‌پرداخت. در واقع بیشترین هزینه‌ی جنگ‌های نادرشاه بر دوش مردم بود و زندگی مردم به سختی می‌گذشت و کشور درگیر شورش‌های مختلف داخلی شد و نهایتاً به تحریک علی‌قلی میرزا در سال ۱۱۶۰ به خیمه وی هجوم بردن و او را کشتند. و دوباره کشور ایران در شورش‌های شدیدتر گرفتار شد و نهایتاً کریم‌خان زند توانست به مدت ۴۵ سال تا برآمدن دودمان قاجار، بر ایران حکومت کند. در واقع در سال‌های پایانی قرن هیجدهم میلادی با مرگ کریم‌خان زند و کاهش قدرت سیاسی این خاندان، ایل قاجار توانست نفوذ و اقتدار خود را گسترش دهد و به قدرت دست یابد. این نوشتار به دلیل مقذور نبودن بررسی تک تک دوره‌های تاریخی ایران، بر حکوت ناصرالدین شاه و روشنفکران این دوره تاکید و اشاره می‌کند تا به این هدف برسد که یکی از عواملی که باعث شد ایران در طول تاریخ‌اش درگیر اقدامات خشونت آمیز و بی‌ثباتی شود به صورتی که با هر روی کار آمدن سلسله ای جدید خون‌های زیادی ریخته می‌شد، ترس و ناامیدی در جامعه نهادینه و ما به یک جامعه‌ی آگاه و قوی با ساختاری قوی و قانونی دست پیدا نکنیم، این بود که در ادوار مختلف تاریخی ایران پادشاهان فصل بی‌حل؛ و روشنفکران آن حل بی‌فصل بودند که برای روشن و شفاف‌تر شدن این مسئله ما به تحلیل دوره‌ی قاجار به طور خاص حکومت ناصرالدین شاه و روشنفکران آن دوران به صورت خاص امیرکبیر می‌پردازیم. بنابراین این نوشتار به دلیل گسترده شدن مباحث، نمی‌تواند تمام دوره‌های تاریخ ایران را تحلیل و پوشش دهد لذا با تاکید بر دوره عصر قاجار و تحلیل آن در صدد پاسخ به این سؤال هستیم چرا کشور ایران در طول تاریخ‌اش به یک ثبات، نظم و ساختار ضابطه مند تعریف شده‌ی طولانی مدت نرسید تا در مسیر رشد و پیشرفت قرار گیرد و این همه درگیر خشونت و بی‌ثباتی به سبک و سیاق مختلف نشود؟

## فصل بی‌حل و حل بی‌فصل

همانطور که قبلاً اشاره کردم، با یک نگاه تحلیلی به تاریخ ایران پی به آن خواهیم برد که تاریخ ایران، پر از فصل‌های بی‌حل و حل - های بی‌فصل می‌باشد که همین خود باعث جدایی و فاصله بین ملت، دولت و نخبگان می‌شد و کشور نیز در طول تاریخ خود درگیر خشونت‌ها و برنامه‌هایی ناتمام، ناامنی، بی‌ثباتی و عدم رسیدن به یک مسیر واحد جهت رسیدن به رشد و توسعه بود و یک تاریخ منقطع، خونین و بدون رشد پایدار را رقم زد. در واقع پادشاهان و حکومت‌گران تاریخ ایران، سیاست‌های مختلف خود را بدون هیچ فکر و برنامه‌ی دقیق بلندمدت و بدون در نظر گرفتن زمینه‌ها، توانایی‌ها و ظرفیت‌های مادی و معنوی واقعی و اساسی خود و با توجه به نفع شخصی یا نفع دیگری بیگانه و خارجی، به اجرا درمی‌آوردند و خود فصل تمام کارهای مملکت، بدون آنکه بتوانند آن سیاست‌ها را در زمینه و زیست ایرانی و با مشورت و کمک نخبگان فکری واقعی حل کنند می‌شدند. در واقع شاهان ایرانی خود فصل بدون حل تاریخ ایران بوده‌اند. ازسوی دیگر نخبگان فکری ایرانی حل بدون فصل بوده‌اند. نخبگان فکری ایران مسائل را درک می‌کردند و راه‌حل می‌دادند و طرح‌هایی را برای پیشرفت و قرار گرفتن کشور در مسیر رشد می‌دادند و تلاش‌های فراوانی کردند اما هیچکدام از آنها به فصل نرسید چراکه بعضی از اقدامات آنها از لحاظ فرهنگ و فکر با مردم فاصله و برای آنها قابل درک و هضم نبود و بعضی نیز با زیست ایرانی بیگانه بود و مهمتر از همه شاهان ایرانی با آنها همکاری نمی‌کردند چراکه به تعدیل قدرت آنها منجر می‌شد و این خود باعث شد که هیچ وقت به صورت کامل، تمام و جامع اجرا و فصل نشود تا بتواند ادامه پیدا کند. در واقع در تاریخ ایران ما شاهد هستیم که هیچ وقت حل و فصل در کنار یکدیگر و در زمینه‌ای بنام جامعه و مردم، قرا نمی‌گیرند چرا که "حل"، نخبگان فکری ما و "فصل"، سیاستمداران، شاهان و حکومت‌گران ما می‌باشند که در دل زمینه‌ای بنام "مردم" قرار دارند که در تاریخ هر کدام مسیر منقطعی را برای خود طی کرده‌اند و ما اگر زمانی نیز به حل و فصل برسیم، در واقع این خود نشان می‌دهد که مسیرمان درست می‌باشد و وقتی این "حل و فصل" کنار هم قرار بگیرند یعنی با توجه به نفع و منافع ملت پیش می‌روند و هر سه در کنار هم و مکمل هم، یک تاریخ با ثبات و منظم و با برنامه و در یک مسیر درست رو به آینده و به دور از انقطاع را به وجود می‌آورند. من فکر می‌کنم؛ شاید اولین برنامه، درس و قانونی که باید به عنوان یک سند یا بهتر بگویم منشور یک سند، برای کل تاریخ آینده‌ی ایران در نظر گرفته شود این است که نخبگان فکری و حکومت‌گران ایرانی باید در کنار هم "حل و فصل" شوند تا با یک جامعه‌ی قوی و آگاه و باسواد (مردم) روبه جلو حرکت کنیم و در اینجاست که باید طرح‌های فیزیکی را در این زمینه (حل و فصل شدن)، برای پیشرفت و رشد را شروع و به اجرا برسانیم در واقع ما هنوز به ابتدایی‌ترین زمینه که قرار گرفتن یک اتحاد ذهنی بین نخبه و حکومت‌گر و مردم نرسیده‌ایم چگونه انتظار می‌رود که برای پیشرفت کشور فلان طرح یا برنامه‌های چندساله مفید باشد؛ حتی اگر بهترین برنامه را برای ثبات و پیشرفت کشور داشته باشیم از آنجایی که ما هنوز به آن زمینه‌ی معنوی و فکری نرسیده‌ایم موفق نمی‌شویم و همچنان در فصل‌های بی‌حل و حل‌های بی‌فصل گرفتار می‌مانیم و هستیم؛ و این درس، تکراری‌ترین درسی می‌باشد که می‌توان در دل تاریخ گذشته ایران نیز مشاهده کرد، و اگر بخواهم تاریخ گذشته ایران را در یک جمله خلاصه کنم باید بگویم که تاریخ ایران یا "فصل بی‌حل" بوده است یا "حل بی‌فصل" و در هیچ دوره‌ای به "حل و فصل" کامل نرسیده است. چرا که اگر حکومت‌گران و نخبگان در کنار هم قرار می‌گرفتند و با توجه به ضعف و توان، و طبق نفع مردم و کشور خود تلاش می‌کردند قطعاً در تاریخ گذشته کشور ایران، این همه بی‌نظمی، خشونت، جنگ، کشتار و ناامنی و جابجایی قدرت به این شدت صورت نمی‌گرفت تا جاییکه در طول نیم قرن، بیش از ۱۲ حکومت جایگزین یکدیگر شدند (زیباکلام، ۱۳۹۸، ص ۱۰۹). و سراسر کشور را به هم ریخته و جنگ‌های طایفه‌ای فرا گرفته بود. که همین خود دال بر آشفتگی و عدم وحدت و نبود قانون و ساختار در دل تاریخ ایران می‌باشد. مراد موثقی بر این باور بود که اندیشه و فکر باید با محیط و وضعیت اجتماعی معین و مشخصی پیوند بخورد. اما چیزی که در تاریخ ایران مشاهده می‌کردیم این بود که عملاً هیچ وضعیت مشخص و معین و ثابتی وجود نداشت و همه چیز متغیر، و طبق احوالات شاهان تغییر می‌کرد چرا که شاه فصل تمام اتفاقات بدون حل بود.

## ناصرالدین شاه؛ فصل بی حل

در ابتدا باید بگویم فصل یعنی تمام و نهایت یه کاری را می‌گویند فصل یعنی شما فرض کنید در مورد چیزی، کاری، یا هر اقدامی در زمینه‌های مختلف با بررسی دقیق و علمی که از قبل صورت گرفته است تصمیم می‌گیرید و نهایی بودن آن را نهادینه و فصل-اش می‌کنیم. اما، عصر قاجار یکی از ادوار تاریخ گذشته‌ی ایران می‌باشد که مانند سایر ادوار تاریخ ایران، مبتنی بر ساختار قبیله‌ای بود و پادشاهان قاجار در ساختار قدرت بیشتر تحت تاثیر «شوکت ایلی و عشیره‌ای» رفتار می‌کردند و اداره امور و قدرت سیاسی در کنترل شخصی مستقیم آنها قرار داشت و مردم نیز رعیت آنها به حساب می‌آمدند (ربانی‌زاده و لطفی، ۱۳۹۴). در ساختار قدرت عصر ناصرالدین‌شاه، شاه در راس هرم قدرت بود و در سلسله مراتب سلطه و اقتدار به عنوان بازیگر اصلی قدرت در توزیع قدرت سیاسی نقش محوری را به عهده داشت. (ربانی‌زاده و لطفی، ۱۳۹۴). و منجر به پیامدهای مهم فرهنگی و اجتماعی از جمله از میان رفتن فردیت و تمایزات انسانی، بسط فرهنگ تملق، تعطیلی فکر و اندیشه و نقد، وفاداری به شاه و تبعیت محض از خواسته او، فقدان شکل‌گیری منافع کشور بود. در واقع شاه محور و قبله عالم بود و مبارزه با چنین قدرتی، ستیز با خداوند دانسته می‌شد و مردم نیز رعیت حاکم بودند و حقی برای رقابت و مشارکت نداشتند. در این نظام سیاسی همواره مخالفان سیاسی به عنوان دشمنان تلقی می‌شدند و از این‌رو، مقوله سیاست بیشتر به معنای حذف رقبا، قلمداد می‌شد و فرهنگ تابعیت مواجه است تا فرهنگ مشارکت، و شاه خود حافظ قدرت سیاسی و اقتصادی ایل قاجار و مظهر ثبات و نظام در جامعه بشمار می‌رفت و فرهنگ سیاسی حاکم متشکل از عناصری از قبیل: اطاعت مطلق از حکومت، قداست حکومت و شخص حاکم، موروثی بودن قدرت، شاه به منزله ظل‌الله... برخوردار بود. در واقع شاه از آنجایی که حائز مقام ظل‌الله بود، تصمیمات و فرامین او قابل چون و چرا نبود و اطاعت از آن بر مردم واجب بود. بدین لحاظ کلیه اختیارات و مسئولیت‌ها متوجه او بود و مردم همه بندگان شاه بودند و او ولی نعمت همه آنها بود. شاه از قدرتی گسترده و مطلق برخوردار بود و وظایفی مانند: اعلان جنگ، عقد صلح، اعطای مناصب و تعیین مالیات، واگذاری تیول و... بر عهده او بود. به تعبیری او فصل هر چیزی را بدون حل واقعی آن رقم می‌زد. شاه بالاترین مرجع قضایی کشور نیز به شمار می‌رفت (اعتماد السلطنه، ۱۷۵: ۱۳۷۴-۱۷۴). ظلم و ستم و بی‌توجهی به منافع ملت آنقدر زیاد بود که حتی زبانزد مردم غرب هم بود به طوری که هنگام سفر ناصرالدین‌شاه به فرنگ، امپراتور آلمان در لحظه خداحافظی به شاه ایران به صورت کنایه-آمیزی می‌گوید: «مثل اینکه بدون گردن زدن عدالت نمی‌شود» (هدایت، ۱۳۱: ۱۳۷۵). این استبداد شاه با تملق و نفاق و دروغ‌گویی و ناحق‌گویی اطرافیان شاه تقویت می‌شد تا جایی که هر سخن مهممل او را آسمانی می‌پنداشتند و هر کار او را عدل، نجات و حق می‌دانستند و او را از جمیع نقایص و عیوب و خطا مبرا می‌یافتند (سیاح، ۷۵: ۱۳۵۹)، ناصرالدین‌شاه در کار عیاشی و شکار حیوانات چنان به حد افراط رسیده بود که مجالی برای او در رسیدگی به امور کشور باقی نگذاشته بود و از بروز و ظهور افکار جدید که آن‌ها را برهم شکننده عیش و نوش خود می‌دانست تا آنجایی که می‌توانست ممانعت می‌کرد و صاحبان افکار سنتی را بیشتر روی کار می‌آورد تا در قدرتش تعدیل صورت نگیرد و از طرح‌های روشنفکران، از جمله امیرکبیر برای توسعه و پیشرفت کشور به طور کامل حمایت نکرد و با اینکه ناصرالدین‌شاه به نوعی وابستگی روانی به امیرکبیر داشت اما وی را تنها گذاشت و دستور قتل وی را صادر کرد و کشور ایران را یکبار دیگر در یک فصل بی‌حل فرو برد. در واقع امیرکبیر خواهان سلطنت مقتدری (فصل) بود که بر همه امور نظارت داشته و حامی قدرت اجرایی نهاد صدارت (حل) باشد، به این ترتیب هماهنگی بین دو نهاد دیرینه در ساختار سیاسی ایران (سلطنت و صدارت) که امیر آگاهانه به کارکرد موثر آن پی برده بود، برآورده می‌شد. ایده سیاسی امیر استقلال صدارت از سلطنت و اختصاص قدرت کامل به صدارت نبود بلکه ترکیب اعمال اقتدار توأمان این دو بود (جلالی و همکاران، ۱۳۸۶) یعنی همان قرار گرفتن حل و فصل در کنار هم بود. اما ناصرالدین‌شاه مسیر خودش را طی کرد و در کنار امیرکبیر به صورت واقعی قرار نگرفت تا ما در حل مشکلات کشور و رسیدن به پیشرفت واقعی در یک روند و فرایند درستی قرار بگیریم. در واقع پیدایش روشنفکران ایرانی در نیمه دوم قرن ۱۹ مستلزم برخورداری از محیطی بود که آراء و افکار آنها بتواند از آن طریق بین آحاد مردم اشاعه پیدا کند (بشیر، ۱۳۸۶)، اما هیچ زمینه‌ای معنوی و سیاسی برای اجرای کامل و ادامه‌دار آنها وجود نداشت. در واقع خود روشنفکران در

قرن نوزدهم دریافتند که حکومت استبدادی و عوامل سنتی دیرینه مهم‌ترین موانع سر راه نوسازی کشور به حساب می‌آوردند. «برای همین وقتی روشنفکران ایرانی در دوره ناصرالدین‌شاه قدرت زورگو و مستبد قاجاریه را مهم‌ترین سد پیشرفت کشور می‌دیدند، بر اعمال «قانون» به عنوان راه‌حل این بحران تاکید می‌ورزیدند» (فلاح توت‌کار، ۱۳۷۶: ۸۲). سال‌ها بود که نظام پادشاهی نقشی اساسی در پایه‌ریزی بنای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور بازی می‌کرد و خود فصل تمام طرح‌ها در کشور بود چه به صورت ابزار اجرای تجویزات مشخص خارجی و چه برای نفع شخصی یا اشخاص درباری و قبیله‌ای عمل می‌کرد. پادشاه به عنوان شخصیتی برخوردار از فر ایزدی، خود را منصوب خداوند و فصل تمام ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی معرفی می‌کرد، فارغ از اینکه فصل بی‌حل چیزی جز تکرار نابسامانی‌ها و مشکلات کشور به سبک و سیاق دیگر، نتیجه‌ی دیگری دربر نداشت. در واقع قرن نوزدهم، جامعه ایران دستخوش تحولاتی شد که همچنان عدم تعادل نسبی در نظام اجتماعی ادامه یافت (بشیری و کرم‌پور، ۱۳۸۳). استبداد قاجاریه، انحصار طلبی حکومت، وجود یک نظام بی‌کفایت قبیله‌ای (بشیر، ۱۳۸۶)، و در وضعیتی که اکثریت جامعه ایرانی بهره‌ای از سواد نداشتند (شریفی‌شکوه، ۱۳۹۷، ص ۲۰) شاهان و درباریان قاجار خود بدون هیچ قانون و راه‌حلی تصمیم می‌گرفتند و اجرا می‌کردند و روشنفکران (نخبگان فکری) همیشه در پاتوق و محافل خاص خودشان و به دور از مردم و در میان هم‌نظران خودشان قرار می‌گرفتند و نمی‌توانستند جایگاه خاصی در میان مردم بیابند. البته این موضوع فقط منحصر و محدود به دوران قاجار نیست، بلکه من فکر می‌کنم روشنفکران در هیچ دوره‌ای و حتی در دوره کنونی نیز نتوانستند با مردم ارتباط برقرار کنند و با توده مردم در ارتباط و پیوند باشند. البته ممکن است که برخی از نخبگان تاثیرگذار باشند و عده‌ای را همراه خود کنند، اما هیچ‌گاه توفیق نصیبشان نشد که توده مردم را همراه خود کنند. در واقع همیشه یک شکافی بین حکومت‌گران یا شاهان و روشنفکران و مردم در دل تاریخ می‌بینیم و یک روشنفکر حل و شاهان فصل تاریخ خود می‌شدند و در این بین مردم نیز که اکثریت بی‌سواد بودند در حاشیه قرار داشتند و ابزاری بیش برای پر کردن خزان‌های شاهان نبودند. شاهان و روشنفکران به طور درست و منطقی و بخاطر نفع ملی و با توجه به برد بلندمدت آینده‌ی کشور در کنار هم قرار نگرفتند و همین باعث شد که ما به یک «حل و فصل» در دوره‌ی قاجار نرسیم. در واقع پادشاهان باید فصل روشنفکران، و روشنفکران حل پادشاهان می‌شدند، و با توجه به زمینه و فرهنگ و تحلیل درست یعنی جامعه و مردم را نیز در نظر گرفته و در کنار هم عمل می‌کردند. اما حکومت‌گران قاجار برای خود فصل بدون حل بودند و اگر طرح یا پیشنهادی از طرف روشنفکران را در مخالفت با منافع خود و دربار می‌دیدند اجازه‌ی به سرانجام رسیدن نمی‌دادند و کشور را همچنان در یک ساختار شخصی و بدون نظم و ثبات درست و بدون انعطاف، قرار و کار خود را ادامه می‌دادند. به طوریکه در زمان ناصرالدین شاه بود که چند تن از جوانان تحصیل کرده قصد خود برای راه‌اندازی یک باشگاه سیاسی را اعلام کردند و شاه اینگونه پاسخ آنها را داد: «این جوان‌ها اشتباه می‌کنند و اگر چنین کاری بکنند پدرشان را خواهیم سوزاند. نویسنده این تقاضا نامه را باید یافت و تنبیه نمود تا در آینده دیگر چنین تقاضاهایی از او سر نزنند» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۷). همچنین در همان دوران، خطیبی بنام ملا باقر به انتقاد از چگونگی مسئولیت‌پذیری حاکمیت پرداخت. چون این سخن‌ها به گوش ناصرالدین شاه رسید وی چنین دستور داد: «این مرد الاغ باید به خاطر داشته باشد که وظیفه او بعنوان یک واعظ مذهبی روضه خواندن است نه صحبت در خصوص مسایل حکومتی. اگر یکبار دیگر به غیر از روضه خوانی حرف دیگری بزند می‌دهم پدرش را بسوزانند و از مملکت بیرونش بیندازند». (همان: ۲۷). همچنین ژوزف آرتور گوپینو اظهار داشت که در ایران روح تنقید وجود ندارد و از هزاران سال قبل تاکنون هیچ منتقدی پیدا نشده است. که این خود بر فصل بی‌حل بودن شاه، در مملکت می‌باشد. نکته‌ی دیگر ی که باید در این دوره مثال زد گفتمان قانون و نظم بود که توسط میرزا ملکم‌خان (۱۲۱۲-۱۲۸۶ ش) مطرح شد. وی اولین روشنفکر ایرانی بود که تعریفی جامع از مفهوم قانون به معنای جدید خود ارایه کرد. پیام اصلی روزنامه قانون که توسط او منتشر می‌شد عبارت از قانون و اعمال آن در سراسر کشور بود. در این روزنامه، ملکم‌خان اهمیت برقراری قانون در کشور را تشریح کرد و اشاره می‌کند؛ ما چند نفر که بسعادت، بخت و بتقدیر الهی موسس این جریده قانون شده‌ایم بر ذمت دولت‌پرستی خود حتم کرده‌ایم که از روی علوم و سرمشقهای دنیا بقدری که در قوه ما باشد خلق ایران یاد و نشان بدهیم که از برای اجرای

قوانین چه نوع همت و چه قسم مساعی باید بکار ببرند. (نقل از قانون شماره ۱: ۳-۲). و معتقد بود؛ ما چیزی نمیخواهیم که از قدرت دولت ما خارج باشد. میگوئیم آن قانونی که بجهت محافظت حقوق بندگان خدا در خاک ترکمان و در ولایات عثمانی و در دهات هند و در میان ایلات وحشی امریکا معمول است شما هم بر طبق اصول اسلام در این ملک اسلام جاری بسازید. میگوئیم قرار بدهید که هیچکس بر خلاف قانون نتواند به احدی اذیت بکند. میگوئیم ما را حبس نکنید اما به حکم قانون. پول ما را بگیرد اما به حکم قانون. مواجب و مناصب ما را ضبط کنید اما به حکم قانون. خانه ما را غارت و ما را از وطن مالوف اخراج کنید و عیال ما را اسیر نکنید اما بحکم قانون. دست و گوش و زبان ما را ببرید وجود ما را آتش بزنید شکم ما را پاره نکنید اما بحکم قانون. (نقل از قانون شماره ۱:۱). این فغان و ناله عامه ایران و این دریای مذلت که ما همه غرق آن هستیم هیچ سبب و منشائی مگر اینکه ما خلق ایران هنوز معنی و قدرت قانون را نفهمیده‌ایم. (نقل از قانون شماره ۲:۲) قانون عبارت است از اجتماع قوای آحاد یک جماعت بجهت حفظ حقوق عامه. (نقل از قانون ۲:۲). قانون باید مبنی بر اصول عدالت باشد. (نقل از قانون شماره ۲:۲). علی‌العجاله بدانید که استخلاص ایران از این گرداب مذلت یعنی استخلاص خود شما از این ظلمت اسیری ممکن نخواهد بود مگر با استقرار قانون. (نقل از قانون شماره ۲:۲). به تعبیری می‌بینیم که طرح و راه‌حل (حل = روشنفکران) برای ساختارمند کردن و نظم و ثبات پیشنهاد داد اما هرگز از سمت شاه فصل نشد (اجرا و کامل) و همچنان همان مسیر شخصی و بدون نظم و قانون طی شد و ترس و ناامنی‌های مختلف پنهان و آشکار در کشور وجود داشت تا جاییکه رابطه‌ی صمیمی و دوستانه روشنفکر و نخبه‌ای بنام امیرکبیر با ناصرالدین شاه نتوانست شاه و نخبگان را در کنار هم قرار دهد و به حل و فصل برساند. در واقع شاهان قاجار به جای آنکه درد، نفع و منافع مردم را بفهمند و آن‌ها را از بی‌سوادی و ناآگاهی نجات دهند و با خود و در کنار روشنفکران رو به جلو حرکت کنند و یک ساختار قانونمند و ماندگار شکل دهند؛ از جهل مردم استفاده؛ روشنفکران را حذف؛ حاشیه و نادیده می‌گرفتند و یا در دستگاه شخصی خود هضم می‌کردند، و خود را ظل‌الله می‌خواندند و در لوای مذهب پنهان می‌شدند و خود را فصل تمام ابعاد اقتصادی، فرهنگی و .... مملکت می‌دانستند. آنان خود را حامیان شیعه، حافظان قرآن، ولی امر مؤمنین و حاملان شمشیر امام علی(ع) می‌خواندند و سفرهای زیارتی و تبلیغی به زیارتگاه‌های بزرگان شیعه امام رضا(ع) در مشهد، حضرت معصومه(ع) در قم و حتی سفر به امپراتوری عثمانی به قصد زیارت امام حسین(ع) در کربلا، حضرت علی(ع) در نجف و ائمه سامرا(ع) انجام دادند. آب طلا کاری گنبد بزرگ حرم سامرا را بر عهده گرفته و همچنین برای رقابت با شهرهای مکه و مدینه، حرم امام رضا(ع) در مشهد را بازسازی و تکمیل کردند. مراکز دینی در نجف، مشهد و اصفهان را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دادند و در قم مدرسه فیضیه را تاسیس کردند (شریفی شکوه، ۱۳۹۷). اما هیچ وقت از آنها درس‌های فرهنگی و اخلاقی در راستای مدیریت درست مملکت و حل مشکلات نمی‌گرفتند و به تعبیری همان فصل بدون حل بودند. در واقع، شاهان قاجار سنت پادشاهان صفوی مبنی بر ایجاد شجرنامه و برقراری پیوند بین دودمان‌های باستانی و ائمه شیعه را تداوم دادند و برای دستیابی به مقام و حفظ آن، بیشتر از راه تقدیم پیشکش به شاه و دیگران میسر می‌شد و ضمن اینکه گرایش شدیدی هم به ثروت اندوزی داشتند و ثروت را مساوی با قدرت می‌دانستند و به جای اینکه در کنار روشنفکران قرار بگیرند و با استفاده از درک واقعی از اسلام، مردم را آگاه و در جهت پیشرفت با هم یکی شوند و آنها را وارد مسیر رشد و توسعه کنند، خود را در لعاب و سادگی مردم قرار می‌دادند و به قدرت مطلق خود ادامه می‌دادند و وظیفه‌ی اصلی توده مردم شهر و روستا نیز پرداخت مالیات به حکومت یا حاکم محلی یا هر دو بود. صدها سال این وظیفه آنان بود و از نظر فهم و ثروت، میان آنان و بقیه مردم فاصله زیادی وجود داشت (شریفی شکوه، ۱۳۹۷). و ما علنا "حل و فصل" را در کنار هم نمی‌بینیم. و سرانجام، حکومت در دوران قاجار آنقدر مطلق و پیرو نفع شخصی و متغیر بود که ناصرالدین شاه به امیر کبیر که از لحاظ روحی و رشد شخصیتی و در نبود پدر برای وی نقش پدر گونه را داشت و همه آموزش‌های لازم را برای تمرین و ممارست در استقلال رای و رفتار را برای وی داشت رحم نکرد و دستور قتل او را داد و نتوانستند در بلندمدت برای ساختن کشور در کنار هم قرار گیرند تا ما بتوانیم حل و فصل را در کنار هم داشته باشیم نه اینکه یکبار دیگر فصل بی‌حل باشیم. شاید خیلی‌ها بگویند که نخبگان قرن نوزدهم باعث رسیدن به انقلاب مشروطه شدند و این می‌تواند یک حل و فصل باشد اما من فکر می‌کنم که خود

انقلاب مشروطه نیز یک حل بی‌فصل بود که نتوانست تمام خاسته‌های خود را به درستی به فصل برساند که در این نوشتار مجال آن نیست که در مورد آن توضیح دهیم.

### امیر کبیر: حل بی‌فصل

میرزا محمدتقی خان امیرکبیر فرزند کربلایی قربان بیگ فراهانی در سال ۱۲۲۲ق در هزاوه فراهان از توابع اراک (سلطان آباد پیشین) متولد شد که وی برای حل مشکلات کشور و قرار گرفتن در مسیر رشد و توسعه تلاش‌ها و اقداماتی انجام داد که بیشتر آنها با دستور قتل اش ناتمام ماند و به تعبیری می‌توان گفت کشور در یک حل بی‌فصل و بدون حمایت شاه و دربار ماند. در واقع، اولین تجربه سیاسی امیرکبیر، همراهی خسرومیرزا فرزند نایب‌السلطنه و هیئت همراه او در سفرش به روسیه تزاری بود. این سفر به دنبال قتل گریبایدوف وزیر مختار روسیه در تهران و در شوال ۱۲۴۴ و به منظور عذرخواهی از واقعه قتل گریبایدوف صورت گرفت. وی پایه‌گذار اندیشه پیشرفت در ایران به شمار می‌رود، و در مدت زمامداری خود سیاستی مستقل و ملی در پیش گرفت (اطهری، ۱۳۹۲). قبل از اصلاحات امیرکبیر کشور تقریباً به کلی فاقد هرگونه استقلال در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی بود. اما به نظر می‌رسد بر اثر اصلاحات امیرکبیر فرایند کسب استقلال در بخش‌های مختلف فعالیت‌های اجتماعی در حال تحقق می‌باشد. امیرکبیر در صدد بود با افزایش تولید و ایجاد امنیت در کشور و اتخاذ سیاست مستقل، نظام قاجاری را به حداقلی از اعمال حاکمیت در کشور برساند. در واقع، امیرکبیر مدت کوتاهی پس از صدارت، اصلاحات سیاسی، امنیتی، مالی، اقتصادی و فرهنگی اش را آغاز کرد و در این میان ایجاد امنیت و پایان دادن به شورشها و یاغی گریها و نیز اصلاحات مالی و جلوگیری از اجحافات پیدا و پنهان صاحبان قدرت و نفوذ را در اولویت برنامه‌های خود قرار داد و مدت کوتاهی پس از صدارت نشان داد که قصد دارد از نفوذ و دخالت بیگانگان (روس و انگلیس) در امور مختلف کشور بکاهد. در واقع، مدت صدارت امیرکبیر اگرچه اندک بود و دشمنان مجالش ندادند، ولی اهمیت تاریخی فراوان دارد. این اهمیت را در سه دسته می‌توان تقسیم نمود: ۱- نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید، ۲- پاسداری از هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض بیگانگان، و ۳- اصلاحات سیاسی م اقتصادی مملکتی و مبارزه با فساد و اخلاق مدنی (آدمیت، ۱۵۷۹). واتسون، منشی سفارت انگلیس، درباره اقدامات امیرکبیر می‌نویسد: «اگر میرزا تقی‌خان زنده می‌ماند و اندیشه‌های خود را به انجام می‌رساند، بدون تردید در زمره آن کسانی شمرده می‌شد که به عقیده برخی از سوی خدا به رسالت تاریخی برگزیده گشته‌اند.» (آدمیت، ۲۲۲). اما وی نتوانست اقدامات خود را به سرانجام برساند. از جمله اقدامات مهم امیرکبیر پایان دادن و سرکوب شورش محمدحسنخان سالار فرزند اللهیارخان آصف الدوله در خراسان (در نوروز ۱۲۶۶ ق) بود. در همان حال امیرکبیر ضمن نظم بخشیدن بر امور دستگاه سلطنت و حکومت و کنترلی که بر اعمال و رفتار دیوانیان، شاهزادگان، خاندان سلطنت، رجال و صاحبان قدرت و غیره اعمال می‌کرد اصلاحات گسترده‌ای در امور اداری کشور به عمل آورد و با ریشه‌کن کردن بسیاری از مفاسد اداری و مالی در اداره امور کشور نظمی نو پدید آورد. از دیگر اصلاحات امیرکبیر بازسازی ارتش، قشون و پایه‌گذاری نظمی نو در نیروی نظامی کشور بود. آگاهان و ناظران امور در همان روزگار از سازمان نظامی جدیدی که امیرکبیر پایه‌گذاری کرد سخت تمجید و تحسین می‌کنند. از دیگر اقدامات امیرکبیر ایجاد چاپارخانه، تذکره خانه (اداره گذرنامه)، بنای بازار و تیمچه و سرای امیر در تهران، تأسیس سازمان اطلاعاتی - جاسوسی و خبررسانی و خفیه‌نویسی بود که در دوران صدارت او بسیار کارآمد عمل می‌کرد. امیر کبیر همچنین تلاش‌های بسیاری برای اصلاحات قضایی و به تبع آن از میان برداشتن رسم بست‌نشینی انجام داد. دنبلی در خصوص اهداف اقدامات صنعتی عباس میرزا و میرزا عیسی قایم مقام با هدف افزایش تولیدات صنعتی و داخلی در کشور می‌نویسد: «در هیچ کار و هیچ صنعت اهالی ایران را احتیاجی به اقلیم دیگر نباشد و هر چه اهل ایران را ضرور است در این دیار به عمل آوردند و به متاع دیگر ضرورت نیفتد و ارباب سلیقه ایران و استادان صاحب ذهن از حدت ذهن به کار اقلیم دیگر ننگرند» (دنبلی، ۱۴۳: ۱۳۸۳). امیرکبیر در خصوص مالیات و تنظیم آن و همچنین نظارت بر اخذ مالیات از مردم نیز اقداماتی انجام داد؛ وی به همین جهت به لغو برخی از



پیشکش‌ها و مالیات‌های اضافی اقدام نمود. این اقدام در روزنامه رسمی کشور تحت عنوان «ممنوعیت یافتن اخذ سیورسات» اعلام شد (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره سوم، ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷: ۱). در باب اداره گمرک نیز امیرکبیر بر این نکته همت گماشت که اداره گمرک در اختیار افراد مورد اعتبار ایرانی تبار قرار داده شود تا درآمد حاصل از آن به کشور انتقال یابد (نامه‌ها و اسناد امیرکبیر، ۱۳۹۰، نامه امیرکبیر به محمودخان بیگلربیگی استرآباد: ۱۶۰). در واقع، امیرکبیر در دوره صدارت عظمای خود سیاست حمایت از اقتصاد داخلی را در پیش گرفت. تصمیم وی در جلوگیری از خروج طلا و پول کشور موجب شد سیاست تمرکز بخشیدن به اقتصاد داخلی و بومی و نیز حمایت از محصولات داخلی را سرلوحه برنامه‌های عمرانی خود قرار دهد، سیاستی که در خلال نوشته‌های روزنامه وقایع اتفاقیه به عنوان ابزار رسمی اعلان سیاست دولت مرکزی هویدا می‌باشد. تاکید امیرکبیر در ایجاد روحیه و انگیزه و تلاش همگانی در نوآوری در زمینه‌های مختلف اقتصادی و به خصوص در زمینه صنعتی در تاکید امیرکبیر در بهره‌گیری از اجناس ایرانی به جای اجناس خارجی در این روزنامه منعکس است (روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره دوم، ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ هـ ق: ۳). وی در راستای قدرت بخشیدن به اقتصاد داخلی ایران و حمایت از آن، دست به ابتکارات فراوان زد؛ از جمله این که صنعتگران در ازای نوآوری در صنعت پاداش دریافت می‌کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۷۵). روزنامه وقایع اتفاقیه در خصوص برنامه صنعتی دولت امیرکبیر نوشت: «اولیای دولت اهتمام بسیار دارند که صنایع بدیعه ممالک محروسه رونق تمام یابد.» (روزنامه وقایع اتفاقیه، سال ۱۲۶۷، شماره ۳: ۱)؛ به همین دلیل از تمامی مردم خواسته شد که اگر هر کس پیشنهادی را مطرح کند که «منفعت دولت و رفاهیت در آن لحاظ شده باشد مورد التفات» قرار خواهد گرفت (قزوینی، ۱۳۷۰: ۳۴). امیرکبیر بر این اعتقاد بود که بر پا کردن صنایع داخلی دست‌کم این فایده را خواهد داشت که هر پولی صرف ایجاد آن شود در داخل کشور هزینه می‌گردد. نقشه امیرکبیر در بنای صنعت داخلی شامل استخراج معدن، ایجاد کارخانه‌های مختلف، استخدام استادان فنی از انگلیس و پروس، فرستادن صنعتگران به روسیه و حمایت از محصولات داخلی بود. در سال ۱۲۶۷ ق. فرمان آزادی استخراج معادن برای اتباع از سوی امیرکبیر صادر شد؛ اگرچه پیش از این در زمان عباس‌میرزا، استخراج معادن مورد توجه قرار گرفته بود و تلاش‌هایی در این راستا نیز انجام شده بود؛ اما این بار امیرکبیر در جهت ایجاد صنعت داخلی به این امر توجه نمود. در واقع نکته مهم و جالب توجه این فرمان این بود که آزادی استخراج معادن منحصراً برای اتباع ایران در نظر گرفته بود (آدمیت، ۱۳۸۴: ۱۶۱). اعتمادالسلطنه در نوشته‌ها خود به ایجاد کارخانه بلورسازی در قم و بافت شال‌های کرمانی در کرمان که قادر به رقابت با شال‌های کشمیری بود؛ اشاره کرده است (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۵: ۱۷۱۴/۳). پافشاری و اصرار امیرکبیر در احداث صنایع داخلی و جلوگیری از استفاده از کالاهای خارجی با اعتراض سفرای خارجی مواجه شد. توجیه سفرای مزبور آن بود که طبق عهدنامه‌هایی که بین ایران و روسیه و برخی کشورهای دیگر منعقد شده بود؛ ایران حق جلوگیری از ورود و خرید کالاهای خارجی را نداشت (نامه‌های امیرکبیر، بخشی از نامه امیر با دالگورکی سفیر روسیه در ایران، ۱۳۷۱: ۲۴۹-۲۴۸). سفیران اروپایی سعی می‌کردند که امیرکبیر را از سیاست اقتصادی که در پیش گرفته بود، برحذر دارند؛ وزیر مختار وقت انگلیس، کنل جاستین شیل بارها به امیرکبیر متذکر گردید که به جای ایجاد کارخانه‌ها با هزینه و مخرج بالا، پارچه‌های اروپایی را با قیمت ارزان‌تر تهیه کند؛ اما در پاسخ، امیرکبیر خارج نشدن طلا و پول ایران را از کشور مهم‌ترین عامل ایجاد کارخانه‌ها دانست (آدمیت، ۱۳۸۴: ۱۸۵). اعتمادالسلطنه در خصوص روش امیرکبیر در برخورد با اعتراضات دولت‌های انگلیس و روسیه به سیاست‌های اقتصاد داخلی وی می‌نویسد: «امیر نظام بر حسب معاهده تجارتي که با دول بسته شده بود از آوردن اجناس آن‌ها به ایران منع نمی‌کرد؛ ولی به حرکات و عادات خود طوری مسلوک می‌داشت که جنس خارجه را مردود می‌ساخت و کسی خریدار نمی‌شد. غالباً البسه خود را به پارچه‌هایی قرار می‌داد که در ایران می‌بافتند. به این واسطه مردم به او تاسی و اقتدا کرده، سبک ایرانیت و رواج جنسیت خود را از دست نمی‌دادند. و ترقی ملک و ملت و پیشرفت اهل حرفت را به رنگ‌های زرد و سرخ خارجه که اعتراض صرف است تبدیل نمی‌کردند. متاع مملکت خود را می‌خریدند که همیشه درم و دینارشان به دست خودشان دایر و سایر باشد و به خارجه نرود که خود بعد از چندی سرگردان و معطل باشند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۲۵). در واقع، امیرکبیر به عنوان یک روشنفکر مسائل کشور را به درستی حل و به پیش می‌برد اما

به طور کامل و ثبات‌دار نتوانست آنها را به سرانجام برساند و به درستی حل و فصل شوند چراکه شاه به عنوان فصل به طور کامل و همه جانبه در کنار وی قرار نگرفت تا ما در مسائل و رشد کشورمان به حل و فصل در کنار هم برسیم و در مسیر پیشرفت قرار بگیریم. به تعبیری امیرکبیر، در حین که در صدد رشد همه جانبه ایران و نهادینه کردن فرهنگ سیاسی و اقتصادی و ایجاد ساختار درست و ترکیب منظم داخلی برای رشد و توسعه بود همچنین درصد شرکت دادن ایران در بازار اقتصاد جهانی هم بود، چراکه امیرکبیر در راه شرکت دادن ایرانیان در بازار و اقتصاد جهانی به قدری کوشا بود که در سال ۱۲۶۷ ق با همت وی، ایران در «نمونه خانه امتعه» عمومی لندن شرکت کرد. امیرکبیر در خصوص شرکت ایران در این نمایشگاه در نامه‌ای به شیل نوشت: «با تاجر گفته شد؛ قرار دادند که از حالا الی شش ماه را در استانبول حاضر و موجود نمایند و آنچه اخراجات راه می‌شود اولیای دولت از عهده بر می‌آیند» (نامه امیرکبیر به شیل به نقل از فریدون آدمیت، ۱۳۸۴: ۴۱۲). همچنین در دوره صدارت امیرکبیر طرح راه آهنی که توسط رابرت استفن سون ارائه شده بود و قرار بود طرح مزبور از وین آغاز شده و بعد از عبور از بغداد و خلیج فارس و نیز مناطق جنوب ایران (خوزستان، فارس، کرمان و بلوچستان) به سند متصل شود؛ مورد توجه دولتمردان آن زمان ایران قرار گرفت. اما طرح راه آهن مزبور صورت عملی نیافت و با مخالفت سر جاستین شیل که از سوی دولت بریتانیا مامور بررسی طرح مزبور از جهات فنی و سیاسی و اقتصادی بود، مواجه شد. شیل در خصوص آن در گزارشی به لندن نوشت که هیچ تناسب و تعادلی میان نفعی که از گذر راه آهن از ایران عاید این کشور خواهد شد و فایده ای که برای انگلستان خواهد داشت؛ وجود ندارد. همچنین با ذکر این موضوع که ایجاد راه آهن موجب رشد اقتصادی، اجتماعی ایران خواهد شد؛ دولتمردان انگلیسی را از انجام این طرح بازداشت (آدمیت، ۴۱۸: ۱۳۸۴).

یکی دیگر از اقدامات مهم امیرکبیر تأسیس دارالفنون بود که پس از تلاشهای بسیار در ۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ و فقط ۱۳ روز قبل از قتل امیرکبیر افتتاح شد. در واقع، امیرکبیر در همان دوران کوتاه صدارت (۱۲۶۴-۱۲۶۸ ق) گامهای استواری برای توسعه اقتصادی و صنعتی کشور و نیز رشد اقتصاد تجاری کشور برداشت و برای مثبت شدن تراز بازرگانی خارجی ایران تلاشهای فراوانی انجام داد. انتشار روزنامه وقایع‌اتفاقیه، تلاش برای ترجمه و انتشار کتب از دیگر اقدامات امیرکبیر بود. امیرکبیر که خود فردی مذهبی بود در ارتقاء شأن و منزلت علما و روحانیون کوشید. به‌ویژه نقش برجسته امیرکبیر در سرکوب شورش باب و از میان برداشتن فتنه بابیه که با محاکمه و اعدام سید علی‌محمدباب به پایان رسید، روابط امیرکبیر و علمای دینی را بیش‌ازپیش تحکیم بخشید. وطن‌دوستی و مخالفت شدید امیرکبیر با نفوذ کشورهای خارجی در ایران، تلاش برای برقراری عدالت و امنیت، جلوگیری از شکنجه و آزار متهمان و مجرمان، جلوگیری از پناهندگی جنایتکاران و مجرمین سیاسی و غیره در سفارتخانه‌های خارجی و تلاش برای قطع ارتباط جاسوسی - اطلاعاتی اتباع داخلی برای نمایندگان خارجی از دیگر اقدامات اصلاح‌گراانه امیرکبیر در طول دوران کوتاه (چهار ساله) صدارت بود. امیرکبیر، دستگاه وزارت امور خارجه را توسعه داد. تأسیس سفارتخانه‌های دائمی در لندن و سن‌پترزبورگ، ایجاد کنسولگری در بمبئی، عثمانی و قفقاز، از کارهای اوست. امیرکبیر در زمینه سیاست خارجی، سیاست معروف به «سیاست موازنه منفی» را در پیش گرفت؛ که بر اساس آن می‌گفت نه به روس امتیاز می‌دهیم، نه به انگلیس و نه به هیچ قدرت خارجی دیگر. سیاست موازنه منفی امیرکبیر، تنها یک‌بار خدشه‌دار شد و آن زمانی بود که در جریان حمله ترکمن‌ها در آشوراده، تعدادی سربازان روسی کشته و روس‌ها عزل فرماندار مازندران را خواستار شدند و امیرکبیر به علت فشار روس‌ها، حاکم آنجا را عزل کرد. در این زمان انگلیسی‌ها از این ضعف حکومت مرکزی سود جستند و امتیاز نظارت بر کشتیرانی در جنوب را با ادعای مبارزه با تجارت برده کسب کردند؛ که البته امیرکبیر در این قرارداد این قید را گنجانده که به هنگام نظارت باید ناظران ایرانی حضور داشته‌باشند. امیرکبیر برای تضعیف قدرت و نفوذ روس و انگلیس در ایران، می‌خواست نگاه فرانسه و در زمانی، آمریکا را به ایران جلب کند؛ لذا یک قرارداد سفارت کنسولگری و یک قرارداد در زمینه کشتیرانی با آمریکا منعقد کرد. از سویی نیز امیرکبیر رابطه خوبی با روحانیت داشت. روحانی مورد اعتماد امیرکبیر در تهران، شیخ عبدالحسین تهرانی بود که امیر، منصب قضا را در پایتخت به وی سپرد و به همه یک نگاه جمعی داشت و از همه‌ی ظرفیت‌های فیزیکی و معنوی کشور به صورت مناسب و

درست استفاده می‌کرد و کمیت و کیفیت را به هم نزدیک می‌کرد و حل و فصل را در کنار هم قرار می‌داد اما اکثر اقدامات امیرکبیر بدون فصل و ناتمام ماندند. در واقع، تلاشهای اصلاح‌گرانه امیرکبیر مدتی طولانی تداوم نیافت و در حالی که سیاست خارجی مستقل امیرکبیر و تلاشهای جدی او برای قطع نفوذ و دخالت روس و انگلیس می‌رفت تا طلوعه آغاز عصر نوینی در کشور شود، توطئه‌های نمایندگان سیاسی این دو کشور و همگامی بدخواهان پیدا و پنهان داخلی امیرکبیر با سیاست بیگانگان به تدریج موجبات رنجش و سپس نومیدی و خشم ناصرالدین شاه را از او فراهم آورده از صدارت اعظمی و دیگر مشاغل اداری و نظامی‌اش معزول کرده و به شهر کاشان تبعید کرد. بدین ترتیب با دسیسه بیگانگان و همدستی و خیانت گروهی از عوامل اثرگذار داخلی، ناصرالدین شاه، حاجی علی مراغه‌ای (حاجب الدوله) را مأمور قتل امیرکبیر کرد، که در شب شنبه ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ توسط وی در حمام فین کاشان به قتل رسید. و همین قتل یکبار دیگر کشور را در حل‌های بی‌فصل و فصل‌های بی‌حل فرو برد.

### نتیجه‌گیری

با نگاهی عمیق به تاریخ گذشته ایران پی به آن می‌بریم که با آمد و رفت هر حکومت، بی‌ثباتی و ناامنی در کشور بازتولید می‌شد و کشور نمی‌توانست یک مسیر درست و با ثبات را برای جامعه ایجاد و در راستای منافع جمعی و با تصمیمات صحیح و مدت‌دار پیش برود و کشور پر از خشونت و ناامنی، ترس و درگیری بود به صورتی که با هر سلسله‌ای همه چیز متحول و از صفر متولد می‌شد. به تعبیری با نگاه به تاریخ گذشته ایران، به طور خاص عصر قاجار و روشنفکران آن موقع، به این نتیجه می‌رسیم که روشنفکران، حکومت‌گران و شاهان ایرانی " حل بی فصل و فصل بی حل " بودند و بدون یکی شدن، و درک متقابل در فضای نا آگاه جامعه هضم می‌شدند و این اقتدارگرایی شاهان بود که فصل تمام طرح‌های مختلف می‌شد. در واقع، شاهان ایرانی بدون توجه به منافع مردم و در راستای نفع شخصی خود و خویشاوندان و تجویزات خارجی، حرکت می‌کردند و با اقتدار هر مسئله‌ای را بدون برنامه‌ریزی درست، فکر عمیق و در عین عدم توجه به آینده‌ی کشور به نفع نقشه‌های تجویز شده‌ی بیرونی و خارجی، اخلاقی درباری و نفع و قدرت طلبی خود فصل می‌کردند؛ بدون آنکه راه‌حل منطقی و آینده‌داری را در آن در نظر بگیرند و از سوی دیگر، روشنفکران که اکثراً تحصیلکرده‌ی غرب بودند با دیدن مشکلات موجود به حل آن‌ها و دادن برنامه‌هایی برای ثبات و پیشرفت، نیمه‌تمام و ناکام می‌مانند و به فصل و تمام شدن و اجرایی مطلق نمی‌رسیدند (حمایت شاه= فصل) که این بخاطر این بود که یا حل اقتدار شاهان می‌شدند و یا حذف می‌شدند و نهایتاً مردم، نیز در حاشیه‌ترین و جدای از منافع کشور قرار داشتند که این امر با اشاره به ناصرالدین قاجار و روشنفکران آن موقع به طور خاص امیرکبیر توضیح داده شد. بنابراین پادشاهان به عنوان فصل و روشنفکران به عنوان حل هیچ وقت نتوانستند به صورت هدفمند و مدت‌دار در کنار همدیگر قرار بگیرند و در جهت راستای منافع ملت برای رسیدن به یک مسیر معین و ساختار درست و قانونی قرار بگیرند تا ما " حل و فصل " را در کنار هم داشته باشیم چراکه " حل و فصل بودن " خود، یعنی رسیدن به یک امنیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ناخودآگاه قرار گرفتن در دل مردم و جامعه و یک حرکت باثبات برای رسیدن به رشد و پیشرفت واقعی و همه جانبه ایران می‌باشد. پس درسی که باید از آن گرفت این است؛ زمانی ما به یک ثبات طولانی مدت و یک مسیر مشخص خواهیم رسید که سیاستمدار ایرانی فصل‌بی‌حل نباشد و روشنفکر و نخبه ایرانی حل‌بی‌فصل نماند و هر دو در دل مردم و جامعه و با توجه به منافع و خواسته‌ی واقعی مردم خود حرکت، و به یک حل و فصل منسجم برای یک ثبات طولانی مدت برسند و آنجاست که نخبگان حل می‌شوند و دولتمردان فصل و مردم حلقه و پیوند و انسجام آنها خواهند شد و حل و فصل را در کنار هم داریم. به تعبیری، ما باید حل و فصل باشیم تا موفق شویم نه فصل بی‌حل شاهان قاجار و حل بی‌فصل روشنفکران که نتیجه‌اش جامعه‌ای ضعیف می‌باشد. باشیم.

## منابع

۱. آبراهامیان، یراوند (۱۳۸۳)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمدگل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۸۴). امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی.
۳. آدمیت، فریدون (۲۵۳۶). اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۴. اجلالی، فرزاد (۱۳۸۳)، بنیان حکومت قاجار، تهران: نشر نی.
۵. اسناد و نامه‌های امیر کبیر (۱۳۹۰). سید علی آل داوود، تهران: نشر تاریخ ایران.
۶. اطهری، سید حسین (۱۳۹۲)، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۶۹-۹۸.
۷. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۷). صدراالتواریخ، تصحیح محمد مشیری تهران: انتشارات روزبهان.
۸. افتخاری، محمدرضا و دیگران (۱۳۷۱)، اقتصاد ایران، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بازرگانی.
۹. افشار، ایرج (۱۳۸۳). «از مجمع الصنایع تا صنایع مستظرفه»، نشریه نقد و بررسی کتاب فرزاد، بخش اول، ش ۷، صص ۲۵-۳۱.
۱۰. افشار، میرزا مصطفی (۱۳۴۹). سفرنامه خسرو میرزا (به بطرزبورغ و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب السلطنه) به کوشش محمد گلبن، تهران: کتابخانه مستوفی.
۱۱. افشارآرا، محمدرضا (۱۳۸۰). خراسان و حکمرانان، مشهد: انتشارات محقق.
۱۲. بهنام، جمشید، ایرانیان و اندیشه تجدد، چاپ دوم، تهران: فروزان روز، ۱۳۸۳.
۱۳. خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۵۲)، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، هدایت تهران.
۱۴. خسروی، خسرو، نظام‌های بهره‌برداری از زمین، انتشارات پیام، ۱۳۵۲.
۱۵. روزنامه وقایع اتفاقیه (۱۳۷۹)، تهران: ناشر کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
۱۶. روزنامه وقایع اتفاقیه نومه اول تا سی و سوم.
۱۷. زرگری نژاد، غلامحسین (زمستان ۱۳۸۶). «عباس میرزا نخستین معمار «بنای نظام جدید» در ایران معاصر»، فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۸۴، صص ۱۱۱-۷۹.
۱۸. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران-ایران، ۱۳۶۸.
۱۹. رینگر، مونیکا (۱۳۸۱). گفتمان اصلاح فرهنگی در دوره قاجار، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران ققنوس.
۲۰. رضاقلی، علی؛ جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران: نشر نی، چاپ بیس و هشتم، ۱۳۸۷.
۲۱. سینایی، وحید (۱۳۸۴)، دولت مطلقه و نظامیان و سیاست در ایران ۱۳۵۷-۱۲۹۹، تهران: نشر کویر.
۲۲. سلیم، محسن (۱۳۸۴)، تاریخ قاجار؛ ایران در دوران فرمانروایی دودمان قاجاریه، شاهرود: نشر دانشگاه آزاد واحد شاهرود.
۲۳. شمیم، علی اصغر (۱۳۷۰)، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات علمی.
۲۴. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: انتشارات زریاب، چاپ پنجم، ۱۳۸۸.
۲۵. فلاح توت کار، حسن، "بازخوانی فاقد اعتبار"، فرهنگ توسعه، تهران: شماره ۳۱، بهمن ۱۳۷۸.
۲۶. گوبینو، ژوزف آرتور؛ سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: انتشارات فرخی، بی‌تا، ص ۱۶۲.
۲۷. مراغه‌ای حاج زین العابدین (۱۳۴۴) سیاحتنامه ابراهیم بیک، تهران: کتاب‌های صدف.
۲۸. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ؛ تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ بیستم، ۱۳۹۳.
۲۹. موثقی، احمد (۱۳۸۵). نوسازی و اصلاحات در ایران از اندیشه تا عمل، تهران، قومس، ۱۳۸۵.

۳۰. ورهرام، غلامرضا، نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی در ایران عصر قاجار، تهران: نشر معین، ۱۳۸۵.

۳۱. یارمحمدی، لطف‌الله، (۱۳۶۳)، گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی، تهران: هرمس

32. Fairclough, N (1995), *Critical Discourse Analysis*, London: Longman.

33. Jorgensen, Marianne, Phillips, Louise (2002), *Discourse Analysis as Theory and*

34. *Method*, London: Sage Publications.

35. Wodak, R and Fairclough, N (1997) "Critical discourse analysis", in T. van Dijk

36. (ed.), *Discourse as Social Interaction: Discourse Studies: Multidisciplinary*

37. *Introduction*, Vol. 2, London: Sage.